

بازتاب انتقادی نامه به خاتمی

عباس عبدی به همه حواشی پیرامون «نامه‌ای به خاتمی» پاسخ می‌دهد

یکی از نقدهای جدی من که کمتر به آن پاسخ داده شد، فقدان تحلیل جامع و به‌روز از شرایط کشور است؛ تحلیلی که ادبیات سیاسی دوستان نیز با آن تطابق داشته و هماهنگ باشد.

گروه سیاسی| پس از انتشار متنی که دو هفته پیش (۵ شهریور) در همین روزنامه خطاب به جناب آقای خاتمی نوشتم، بازتاب‌های آن به نسبت گوناگون و گسترده بود. طبیعی است بخشی از مخاطبان از آن استقبال کردند، شاید برخی از آنان با همه اجزای متن موافق نبودند که طبیعی هم هست، ولی روح کلی آن را پذیرفتند. چنان‌که گویی انتظار داشتند چنین صدایی را بشنوند. من نمی‌خواهم داوری کنم که تعداد موافقان و کسانی که استقبال کردند در مقایسه با مخالفان چقدر بود، ولی آنچه از واکنش‌ها به بنده منتقل شد یا دیدم، خیلی بیشتر بود. شاید مخالفان نظر خود را به بنده منعکس نکرده باشند و کمتر دیده باشم، از این رو سعی کردم که گزاره‌های اصلی منتقدان را در اینجا ذکر و درباره آنها پاسخ دهم. ابتدا هم متذکر شوم که هر متنی را که می‌خوانیم تا نقد کنیم، یک نکته محوری دارد و باید به همان نقاط پرداخت. ورود به مسائل حاشیه‌ای و انگیزه‌ای و شخصی و... نشان از ضعف در خواندن متن یا نداشتن پاسخ است. این نکته را با توضیحات مفصلي در یادداشت خود با عنوان «چگونگی مواجهه با نقد» در 11 شهریور نوشته و منتشر کردم. البته اغلب نقدهایی که دیدم یا به دست من رسید به مساله پرداخته بودند و از این نظر از همه آنان

تشکر می‌کنم و یکی از اهداف نقد که درگیر شدن جامعه هدف با موضوع و گفت‌وگو پیرامون مساله است، محقق شد. نکته دیگر اینکه هر متنی حتی اگر با کلیت یا اجزای آن مخالف باشیم، می‌تواند فرصت مناسبی باشد برای ارزیابی دوباره از موضوع و ارتقای مساله که به بهبود آن کمک کند.

در اینجا بدون اشاره به نقد خاصی محورهای اصلی که برخی دوستان گوناگونی مطرح کردند را نوشته و سپس پاسخ می‌دهم. البته يك نقد ارزشمند نیز از سوی دبیر محترم انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها مطرح شده که در پایان جداگانه به نکات آن می‌پردازم.

۱- گفته‌اند که من درباره مسائل درونی جبهه اصلاحات اطلاعات کافی ندارم. این نکته کاملاً درستی است، ولی ربطی به نقد بنده ندارد، زیرا نوشته من به عنوان يك شهروند ناظر به خروجی این جبهه است و نه به سازوکار درونی آن.

۲- پرسیده‌اند که چرا خطاب نامه به آقای خاتمی و نه جبهه اصلاحات است؟ به نظرم برخی از دوستان جبهه چندان علاقه‌ای به شنیدن این نقدها ندارند یا اگر هم شنیدند برای‌شان اهمیتی نداشته، به ویژه پیش‌تر هم که نقدهایم را خصوصی می‌گفتم در نهایت بدون پاسخ می‌ماند یا شاید هم قانع نمی‌شدند، حتماً محذوراتی درون تشکیلاتی داشتند، ولی موضوع درباره آقای خاتمی فرق می‌کند. اگر این جبهه هیچ انتسابی به ایشان ندارند، می‌توانند در يك جمله از خود رفع انتساب کنند و ماجرا حل شود، ولی اگر مسوولیتی ولو غیررسمی دارند و می‌پذیرند، باید مورد خطاب قرار گیرند چون تفاوت‌های مختلفی میان آنها وجود دارد. به علاوه چند روز پیش از انتشار این متن، مفاد آن را با جناب آقای خاتمی حضوری طرح کرده بودم و حتی متذکر شدم که این نقد و رویکرد را منتشر می‌کنم و اگر شما اقدامی خواستید انجام دهید، برای شما تسهیل‌گر خواهد بود.

۳- برخی نسبت به زمان نوشتن و انتشار نامه نقد داشتند. در این باره باید گفت که این بهترین زمان بود، زیرا در موقعیت جدید سیاسی قرار گرفته‌ایم و اگر نقدهای من درست است، باید زودتر اقدام شود تا مواضع فعلی رسوب نکند - و اگر نادرست است - طبیعی است که پاسخ داده خواهد شد و زمان در آن اثری ندارد. ضمن اینکه هر وقت نوشته و منتشر شود ایرادی به زمان گرفته می‌شود.

۴- برخی گفته‌اند که مخالفان اصلاحات از این نقدها سوءاستفاده

میکنند یا کرده‌اند. برای این ایراد هیچ پاسخی ندارم جز اینکه این استدلال مشابه استدلال مخالفان اصلاحات است و هیچ اصلاح‌طلب عاقل و صادقی که طرفدار گفت‌وگو و شفافیت در فضای عمومی است چنین استدلالی را به کار نمی‌برد.

۵ - یکی از نکاتی که برخی دوستان در نفي مبارزه از سوی من مطرح کرده‌اند، دفاع از مفهوم مبارزه و جمع‌پذیر بودن آن با اصلاح‌طلبی است. به نظرم توجه به مفهوم مبارزه در متن من نشده است و آن را معادل کوشش برای رسیدن به هدف گرفته‌اند که طبعاً با این ایده نه تنها موافقم که خودم کمتر از دیگران دنبال آن نیستم. منظور از مبارزه نوعی سیاست‌ورزی است مبتنی بر دو قطبی کردن خود و غیر خود و ارایه راه‌حلهای حذفی و به‌ناچار و در نهایت همراهی با خشونت و قهر یا سکوت در برابر آن است.

۶ - یکی از نقدهای مهم به مطلب بنده این است که مطالبات جامعه خیلی رادیکال‌تر از خواسته‌های اصلاح‌طلبان است، به طوری که اصلاح‌طلبان را استمرارطلب میدانند. پس چرا من ادبیات جبهه را رادیکال می‌نامم؟ پاسخ این است که اولاً علت استمرارطلب دانستن اصلاح‌طلبان این نیست که مطالبات آنان کندتر از تندروها است. علت ناتوانی در تحقق حداقل شعارها است. وظیفه یک حزب سیاسی طرح مطالبات نیست، این یکی از اشتباهات اساسی و اختلاف من و دوستان است. وظیفه حزب سیاسی تحقق مطالبات است. اگر مطالبه خیلی بالایی را طرح کنید که تحقق آن در توان شما نباشد، این رفتار نامعقولی است، شاید طرح مطالبات حتی بالا برای جنبش‌های اجتماعی خوب و لازم باشد، ولی احزاب سیاسی در مقام سیاستمدار باید شیوه اجرای آن را با موفقیت پیش ببرند. اگر شما وظیفه طرح مطالبه دارید، پس بهتر است بروید در نقطه نهایی طیف مطالبه‌گران بایستید. پس چرا می‌آید در انتخابات و از پزشک‌یان دفاع می‌کنید؟ جمع مطالبه‌گری حداکثری با مشارکت حداقلی جور در نمی‌آید. این یکی از ایرادهای دیگر من به رویکرد مطالبه‌گری بی‌ثمر دوستان است. مردم هم از شما چنین انتظاری ندارند. شما به خطا گمان می‌کنید که مردم می‌خواهند شما مطالبه‌گری حداکثری کنید. هیچ نظرسنجی برداشت دوستان را تایید نمی‌کند. بنابراین شمردن مشکلات کشور و طرح آنها به تنهایی وظیفه جریان سیاسی خواهان کسب قدرت نیست. ۲۵ سال است که اینها گفته می‌شود. وظیفه جریان سیاسی تجمیع نیروها برای تحقق اهدافی است که در توان دارد. هنگامی هم که نتوانست محقق کند، شکست خورده است.

در متن نامه نگاه و انتظارات خودم از جریان اصلاح‌طلبی را نوشته‌ام

که خیلی بیش از این است که هست. حالا اگر کسانی به این حد و مطالبه‌گری راضی هستند حرفی باقی نمی‌ماند. در این مورد باز هم توضیح خواهم داد.

۷- می‌گویند که این حرف‌های روزنه‌گشایان است. فرض کنیم که باشد. خوب آن را پاسخ باید داد و نه اینکه برجسب زد. این یکی از ایرادهایی است که باید به دوستان گرفت که به‌جای گفت‌وگو از برجسب‌زنی استفاده می‌کنند، ولی چنین برجسبی هم درست نیست. در این باره ضمن احترام به همه دوستان روزنه‌گشا تحلیل من هیچ نسبتی با تحلیل آن دوستان در زمستان گذشته ندارد و کاملاً مخالف آن بودم و موضع خود را هم برخلاف اغلب دوستان جبهه خیلی صریح نوشتم و برخی از آن دوستان روزنه‌گشا نیز این تفاوت را خوب می‌دانند. به نظر من بخشی از دلایل (و نه همه دلایل آن) شکل‌گیری اراده ساختار به انجام انتخابات اخیر؛ محصول رویکرد تحریم و نه مشارکت در سه انتخابات گذشته بود. آمار انتخابات شهرهای بزرگ که مفهوم سیاسی و نه قومی و منطقه‌ای داشتند نشان داد که اعلام آن رویکرد روزنه‌گشایی هم اثری در مردم نداشت. در متن نامه بنده نیز روشن است که از سال ۹۷ به آقای خاتمی عرض کردم که در این شرایط و تا اطلاع بعدی سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه با رویکرد ورود به ساختار قدرت بلاموضوع است و این در تقابل آشکار با رویکرد تحلیلی دوستان در بیانیه زمستان ۱۴۰۲ است، ولی اینکه چرا از اسفند ۴۰۲ رسیدم به خرداد ۴۰۳ به علت تغییر خط‌مشی حکومت بود که کاملاً هم منتظرش بودم و این را چند بار قید کرده بودم که سال ۴۰۳ سال ضرورت یک تغییر است و این رخ داد. طبیعی است که به رویکرد جدید باید واکنش مثبت نشان می‌دادیم. اگر سیاست رسمی تغییری نمی‌کرد ما همچنان سر جای خودمان می‌بودیم. محتوای این نامه هم برای من هیچ چیز جدیدی نبود. نوشته‌های کانالم را مرور کنید تحلیل‌های مکرر و از زوایای گوناگون داشته‌ام احتمالاً برخی دوستان آنها را خوانده‌اند که با تحلیل زمستان روزنه‌گشایی خلط کرده‌اند. نکته مهم‌تر اینکه همه اینها را قبلاً هم به دوستان اصلاح‌طلب گفته‌ام گرچه اغلب حضوری بوده است. دوستانی که در جلسات مشترک با من بودند هیچ‌گاه از این مواضع تعجبی نکرده‌اند چون هیچ‌کدام آنها جدید نبوده و فقط اکنون منتشر شده است. همین.

۸- در دفاع از اظهار ادبیات و مطالبات رادیکال‌تر گفته می‌شود که اگر اصلاح‌طلبی نتواند تغییر ایجاد کند کارکرد حضورش به حفظ وضع موجود تقلیل پیدا می‌کند. این گزاره کاملاً درست است، ولی در تطبیق با واقعیت قدری پیچیدگی دارد. اول اینکه مرجع تشخیص آن کیست؟ مثلاً

آیا می‌توان وضعیت سیاسی حاکم بر جامعه خود در شهریور ۱۴۰۳ را مشابه اردیبهشت ۱۴۰۳ دانست؟ و معتقد بود که تغییری رخ نداده است؟ اگر این دو وضعیت را حاوی تغییر ندانیم به‌طور قطع قادر به گفت‌وگو در قالب اصلاح‌طلبی نخواهیم شد. نکته دوم که مهم‌تر است، جریان شناور سیاست است که همه را با خودش می‌برد. در واقع همه ما با حضور در این رودخانه خروشان سیاست، هر لحظه تجربه جدیدی را رقم می‌زنیم، سیاست همین تجربه‌های ملی است. چه آن کسانی که رای می‌دهند، چه کسانی که تحریم می‌کنند، چه کسانی که انتخاب می‌شوند و چه آنان که کنار می‌روند. سیاست را نمی‌توان تعطیل کرد. هیچ نوع تضمینی هم برای آینده وجود ندارد، جز آنکه سعی کنیم با تفاهم و گفت‌وگوی جمعی به توافق برسیم و عمل کنیم و بالاخره نقطه بهینه رضایت دادن به تغییرات یا تن دادن به آن و معادل حفظ وضع موجود دانستن نیز بر اثر این توافق عمومی به دست می‌آید. بنیان اساسی سیاست؛ مشارکت عمومی از طریق گفت‌وگوی آزاد است. چه در تعیین اهداف، چه در شیوه‌های تحقق آن.

۹- برخی دوستان نقد مرا از این حیث وارد نمی‌دانند که معتقدند برخلاف تحلیل من جبهه اصلاحات در این انتخابات نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و هم در ۱۴۰۲ و هم در ۱۴۰۳ تصمیمات درستی را گرفته است. درباره تعیین‌کنندگی نقش آنان ضمن همه احترام به دوستان با این برداشت موافق نیستم. این نقش در سازوکارهای دوران انتخابات و بعد از آن به نسبت حاشیه‌ای بود. به عبارت دیگر باید گفت که انتظارات این دوستان و بنده از جبهه اصلاحات به کلی متفاوت است. از نظر من آنان باید نقش بسیار مهم‌تری را در تحولات ایفا نمایند، ولی ظاهراً دوستان به همین اندازه رضایت دارند، اگر نقش بی‌بدیلی داشتند که پس از ۱۵ تیر خود را در مقام منتقد و مطالبه‌گر قرار نمی‌دادند، بلکه باید در مقام پاسخگو می‌بودند. گرچه مطالبه‌گری پیش از آن هم جایگاه مناسب برای یک جریان سیاسی نیست و بیشتر وظیفه نهادهای مدنی و عوامل جنبشی است، ولی هنگامی که نقش خود را پیش و پس از انتخابات یکسان می‌بینند، به معنای آن است که نقش مهمی در این فرآیند نداشته‌اند و این همان ایرادی است که بنده به این جبهه دارم، معتقدم دوستان به آنچه در این سطح نازل دارند و عمل می‌کنند راضی هستند، درحالی که انتظار من از اصلاح‌طلبان ایفای نقشی بسیار مهم‌تر و تاریخی است. اگر به این راضی هستند دیگر بحثی نیست. ظاهراً باید از این ایده دست شست و گذاشت به آنچه که در دست دارند و خوشحالند «بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوا» باقی بمانند. این مهم‌ترین بخش نقد من از این جبهه است که انتظار دارم یک نیرو برای خود نقشی

بالا تر و تاریخی‌تر پیدا کند، ولی آنان دنبال توییت زدن و مطالبه‌گری هستند که کار هر فرد بدون تشکیلات هم هست. من یا خیلی‌های دیگر به صفت فردی بهتر و موثرتر از دوستان قادر به انجام آن هستیم. البته در همین انتخابات هم اختلاف نظر نسبت به سیاست‌های آنان وجود داشت، ولی چون فعلاً نتیجه مطلوب است، کسی به آن تصمیمات کاری ندارد. کافی است که به حضور اعضای جبهه در ارکان اصلی نهادهای راهبردی‌کننده انتخابات اخیر توجه کنیم تا نقش کاملاً حاشیه‌ای آنان را به وضوح ببینیم.

۱۰- یکی از نقدهای جدی من که کمتر به آن پاسخ داده شد، فقدان تحلیل جامع و به‌روز از شرایط کشور است. تحلیلی که ادبیات سیاسی دوستان نیز با آن تطابق داشته و هماهنگ باشد. تحلیلی که در میان مجموعه اصلاح‌طلبان جاری و ساری شود. تحلیلی که ابهام و سردرگمی در مواضع اتخاذی ایجاد نکند. اغلب تحلیلهای آنان شفاهی است. روانشناسانه است. بسیار مقطعی و زودگذر و ناظر به اتفاقات روز است. خط روشن و پیوستگی میان آنها یافت نمی‌شود. به همین علت اختلافات داخلی مسکوت گذاشته می‌شود و این خیلی زیان‌بار است، زیرا مسکوت گذاشتن اختلافات موجب حل آنها نمی‌شود، بلکه موجب تعمیق آنها می‌گردد مثل ریختن آشغال‌ها زیر فرش است. حفظ وحدت صوری برای‌شان اهمیت بیشتری دارد تا رسیدن به يك توافق جمعی مبتنی بر تحلیل جامع و روشن. این نقدهای بنده نیز چیز جدیدی نیست. معمولاً اشتباهات سیاسی را پس از یکی، دو دهه می‌پذیرند، ولی حتی همان پذیرش هم منجر به اصلاح نمی‌شود، بلکه برای خلاص شدن از بار سیاسی و اخلاقی آن اشتباهات است. متأسفانه افراد را براساس انگیزه‌های آنان یا آمادگی برای مبارزه و هزینه دادن و... تحلیل و داوری می‌کنند. گویی که اگر يك نفر دگرخواه و خیرخواه و از جان گذشته باشد و هزینه بدهد، پس عقایدش و تحلیل‌هایش هم درست است. مرز میان اخلاق فردی را با حوزه عمومی و سیاست رعایت نمی‌کنند. برخلاف ادعاهای‌شان که باید در متن جامعه بود، اصولاً افراد قابل‌توجهی آنان را نمی‌شناسند و مهم‌تر از آن به لحاظ ذهنی و فکری حضوری در عرصه جامعه و مردم ندارند. اگر موضعی نگیرند کسی انتظارش را ندارد که موضع بگیرند. باعث تأسف است که می‌بینیم کسان زیادی هستند که به آنان به‌طور اصولی علاقه دارند ولی تحفظ دارند یا بی‌فایده می‌دانند که به آنان انتقاد کنند. تشکیلات و ساختار درونی خودشان برای‌شان مهم‌تر از چیزی است که به عنوان خروجی در جامعه از آنان دیده می‌شود. ما نمی‌توانیم با توجیحات مربوط به ساختار درونی جبهه اصلاحات چشم را بر خروجی آن ببندیم. قرار نیست جامعه تابع عوارض

تشکیلاتی احزاب و گروه‌ها باشد که به دلیل گذشت زمان شکل ثابت گرفته و قادر به تطبیق خود با شرایط عمومی نیستند.

۱۱- یکی از نکات مهم در نقدهایی که درباره نامه من نوشته شده بود، «زمان‌پریشی» است. در حقیقت دوستان منتقد با خلط زمان و بی‌توجه به تغییرات و تحولات در ساختار قدرت و تحولات اجتماعی، به سادگی انتظار دارند که همه کنشگران همیشه و در همه حال رفتارهایشان یکسان باشد. چنین تصویری منجر به اولویتهای ثابت سیاسی و نیز تشکیلاتی انعطاف‌ناپذیر می‌شود.

۱۲- یکی از دوستان يك جلسه داخلی مجموعه‌ای از اصلاح‌طلبان، نامه مرا چنین توصیف کرده است: «مزید اطلاع شما در جلسه... نامه شما به آقای خاتمی عمدتاً مورد انتقاد بود و با کج‌فهمی‌های عجیبی همراه بود از جمله وقتی در پاسخ یکی از دوستان که انگیزه بیانیه را برخورد با آقای خاتمی ذکر کرد توضیحی دادم گفت پس تو هم مثل آقای ... (یکی دیگر از حاضران در جلسه) مرید آقای عبیدی هستی! حداقل اینجای کار «نامه» اشکال دارد که بخش قابل‌توجهی از مخاطبان اصل مطلب را یا نفهمیده‌اند یا ابهام دارند.» پاسخ دادم که مساله من همین کج‌فهمی‌ها است. هنگامی که متن مکتوب و روشن مرا با کج‌فهمی بخوانند و داوری کنند، چگونه ممکن است واقعیات جامعه را با کج‌فهمی تحلیل نکنند یا با عینک رنگی آن را نبینند؟ این مساله‌ای است که در نامه خود به آن اشاره کرده‌ام. باید در فهم دیگران همدلی و حسن‌ظن داشت. هنگامی که حتی در يك جلسه به شما که دوست صمیمی و سال‌های دور آنان هستید و همفکر و همراه هم هستید، فقط به این علت که کج‌فهمی را تذکر می‌دهید، به جای آنکه تشکر کنند و شرمند شوند، فوری برچسب می‌زنند؛ در سطح جامعه با دیگران چه برخوردی خواهند داشت؟ این پدیده مصداق داستان «به همین مجوز» است. چه بسا قدرت تخیل و همدلی و همراهی با منتقد را ندارند. منتقد را نه دوست که دشمن می‌دانند. سیاست مبارزه یعنی این. هر که با من نباشد، حتماً با دشمن است. سیاست مبارزه، یعنی تقسیم‌بندی جامعه براساس دوست و دشمن و ضرورت حذف دشمن، بدترین دشمن‌های يك مبارز واقعی، نزدیک‌ترین دوستان منتقد به او هستند. بنیان‌ویرانگر این رویکرد همان غلبه سیاست مبارزه و ستیزه است. موضوعی که در انقلاب و سال‌های پس از آن تجربه کرده‌ایم. تجربه‌ای که اگر مقتضای آن دوران بوده یا حداقل در آن دوران قابل فهم بود، اکنون و در این دوران تکرار آن فاجعه‌بار است. خوشبختانه نسل جوان اصلاح‌طلب حتی اگر به لحاظ مطالبات رادیکال باشد، اغلب آنان به لحاظ رفتار

و احساس نسبت به دیگران بسیار با سعه صدرتر و دموکرات تر هستند.

۱۳- یکی از ویژگی‌های دوستان که در نقدهایشان بسیار دیده می‌شود، گذشته‌گرا هستند. شرمنده‌ام که چنین تمثیلی می‌کنم، ولی مثل پیرمردان و پیرزنان که فقط در گذشته زندگی می‌کنند. نیروی خلاق و رو به رشد هیچ‌گاه در بند گذشته نیست، به ویژه در سیاست. سیاست محل تامین اغراض و امیال فردی و گروهی افراد معدودی نیست که در خیال گذشته سیر کنند و در آنجا باقی بمانند و چشم‌اندازی برای آینده نداشته باشند. گروهی که برای هر اقدام خود ده‌ها استدلال از گذشته می‌آورد و زمان‌پریشانه تحلیل می‌کند، حتی يك استدلال برای آینده ارائه نمی‌کند. جالب است که استدلال‌های گذشته‌گرایانه آنان نیز اغلب نادرست است و پس از گذشت ۱۰، ۱۵ سال مجبور به اذعان به اشتباهات آن می‌شوند.

۱۴- یکی از نقدهایی که عنوان شده است، تغییر دادن راهبرد و نظر را؛ مترادف ابن‌الوقت بودن دانسته‌اند. در این مورد کافی است که گفته شود اگر این حرف را بپذیریم مواضع جبهه نیز مصداق آن است، زیرا در زمستان ۱۴۰۲ مخالف شرکت در انتخابات بود و نامزدی معرفی نکرد، در بهار ۱۴۰۳ نامزد هم معرفی کرد و شرکت کرد. این استدلال نادرست است. ابن‌الوقتی متفاوت از تطبیق رفتار متناسب با شرایط است. هیچ‌کس منطق پوشیدن يك پیراهن در تابستان را با پوشیدن چند لباس گرم و پالتو در زمستان متفاوت نمی‌بیند، هر دو از منطق واحدی تبعیت می‌کنند. یکی از هنرهای سیاست‌ورزی پیدا کردن نقطه بهینه میان ثبات و تحول در راهبردها و سیاست‌های کلان است. همان اندازه که جمود و ثبات دایمی بد است، تغییر و تحول فراوان نیز مذموم و ناپسند است. پیدا کردن نقطه بهینه آن، محصول گفت‌وگوی آزاد و نقد و رسیدن به تفاهم است. حتی اگر در آینده به این نتیجه برسند که انتخاب این نقطه یا تغییر سیاست کار درستی نبوده است. کنش سیاسی يك امر جمعی و مشارکتی است که با گفت‌وگوی آزاد شکل می‌گیرد، پس مخالفت با نقد یا برچسب زدن علیه منتقد، کاشتن بذر انحراف در مسیر اشتباه است و هیچ دستاورد دیگری ندارد.

تمامی راهبردها و سیاست‌های ما برای این بوده که آنها را امکانی در خدمت حل مسائل ملی می‌دانستیم، ولی تداوم سیاست‌ورزی بدون تحول موجب می‌شود که این راهبردها و سیاست‌ها تبدیل به هویت شود و ما را در تارهای هویتی خود زندانی کند. یکی از ایرادهایی که به سیاست‌های رسمی حکومت داریم، همین هویتی کردن راهبردها و سیاست‌ها از سوی آنان است. گویی که اصلاح و تغییر آنها يك شکست فاجعه‌بار

برای آنان است. متأسفانه این فرآیند را برخی اصلاح‌طلبان و نیروهای تحول‌خواه و برانداز نیز تقویت و تشدید می‌کنند. آنان می‌کوشند که سیاست‌های رسمی را تبدیل به هویت حکومت کنند و تغییر آن را مترادف با شکست آنان جلوه دهند. نمونه آن مساله حجاب زنان است. درحالی که تغییر آنها به چند دلیل امری طبیعی است؛ اول اینکه صحنه سیاست تغییر می‌کند. پس باید راهبردها و سیاست‌ها را تغییر داد، دوم اینکه احتمالاً از ابتدا نیز نادرست بوده، پس باید تغییرشان داد و سوم اینکه به دلیل تغییرات جدی در طرف مقابل و محیط بیرونی، این سیاست‌ها و راهبردها سالب به انتفای موضوع شده است. سیاست مبارزه، یا دگماتیسم، می‌کوشد که راهبردها و سیاست‌ها را در هر دو طرف قداست بخشیده و عدول از آنها را به معنای شکست نهایی تلقی کند. نگاهی به ادبیات تندروها و کیهان به خوبی این امر را نشان می‌دهد، گویی همه راهبردها و سیاست‌ها، وحی مَنزل هستند و تا قیام قیامت باید باشند و هر کدام آنها جزئی از پازل هویتی آنان هستند. برخی دیگر هم در این سو چنین تعبیری از هویت خود دارند و این همان سیاست به مثابه جمود و مبارزه و نفی دیگری و خشونت است، حتی اگر ادعای چنین چیزی را نداشته باشند، نتیجه قهری آن این است. البته این وضعیت در اصلاح‌طلبان به صورت طیف است و مجموعه محدودی از آنان چنین هستند و آن‌هم نه در همه موضوعات ولی واقعیت این است که نداشتن مرزبندی‌های روشن موجب می‌شود که در يك وضعیت دوگانه قرار گیرند، در نتیجه نه دستاوردهای اصلاح‌طلبی را به‌طور کامل تجربه می‌کنند و نه از نتایج براندازی خیری می‌بینند، درحالی که انتظار دارند همزمان از هر دو بهره‌مند شوند. این شدنی نیست، چه بسا چوب هر دو را بخورند ولی از نان احتمالی هر دو محروم شوند.

15- یکی از نکاتی که در نقد نامه نوشته شده این است که جریان غالب در این جبهه، اصلاح‌طلبانه است و نه رادیکال. این حرف درستی است که در نامه به‌طور ضمنی متذکر شده‌ام و اضافه می‌کنم که در فضای سیاسی موجود جریان رادیکال غلبه تبلیغاتی دارد و مهم‌تر از آن این است که نمی‌توان هر دو را داشت، باید مرزبندی کرد. اگر قبول دارند که هیچ در غیر این صورت باید مرزبندی روشن کرد.

16- یکی از نکات طرح شده در نقد این نامه متهم کردن من به بی‌توجهی به عملکرد حکومت در مواجهه با احزاب است. به نظرم این نقد وارد نیست چون این مشکل یکی از مسائلی است که احزاب باید در سازماندهی خود رعایت و نقطه بهینه‌ای را برای خود پیدا کنند و الا اگر این استدلال را بپذیریم در این صورت احزاب باید بنشینند که

همه موارد را حکومت حل کند درحالی که مشکل اصلی همین است که چگونه می‌توان این مشکلات را حل کرد؟ این مثل آن است که ناتوانی خود در شنا کردن در دریا را به عهده امواج آب بیندازند درحالی که اساسا برای این کار به میدان آمده‌اند.

۱۷- پاسخ پایانی به نقد برادر ارجمند دکتر فرهاد درویشی، دبیر دفتر سیاسی انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها است که ضمن ابراز لطف و استقبال از نامه که می‌تواند موجب گشودن راهی برای بهبود سیاست‌ها و روش‌ها باشد، چند مطلب را اظهار کرده‌اند که با برخی موارد نامه هم‌نظری کرده‌اند که موجب امتنان است و به آنها نمی‌پردازم. فقط چند مورد را متذکر می‌شوم. ایشان نوشته‌اند که:

«اینکه ادعا شده است صدای غالب در میان اصلاح‌طلبان، صدای رادیکال و مبارزه‌جویانه است، معلوم نیست که دقیقا متوجه يك فرد خاص است یا يك حزب سياسي خاص یا كل جریان اصلاح‌طلبی در کشور. از دیدگاه آقای عبدي، کداميك از گفتار یا کردار آقای خاتمی به عنوان رهبر معنوی اصلاحات یا جبهه اصلاحات، به عنوان تنها سازمان و تشکیلات قانونی و شناخته شده جریان اصلاح‌طلبی در کشور، موید مشی مبارزه‌جویانه و رادیکال در عرصه سیاسی کشور حداقل در دو دهه گذشته بوده است؟»

به نظرم اگر نامه با دقت خوانده می‌شد چنین برداشتی ایجاد نمی‌گردید. من به صراحت ادبیات و رویکرد خاتمی را مستثنا کرده و متذکر شده بودم که «برای من روشن است که میان ادبیات سیاسی شما (خاتمی) با بخشی از نیروهای سیاسی اصلاحات تباین آشکار وجود دارد، ولی در نهایت صدای کسانی به عنوان صدای اصلی اصلاح‌طلبی (که در بعضی از اعضای جبهه اصلاحات نمود بارز یافته) شناخته می‌شود که زبانی رادیکال و مبارزه‌جویانه دارند، زبانی که بنا به تحلیل من تناسبی با مشی و راهبرد اصلاح‌طلبانه ندارد.» بنابر این در درجه اول به تمایز و حتی تباین میان ادبیات آقای خاتمی و دیگران اشاره شده و گفته‌ام که ادبیات رادیکال غالب است و اتفاقا این غالب بودن در ادبیات هیات‌ریسه محترم و منتخب جبهه آشکار است. به‌علاوه نویسندگان محترم هم در ادامه این را تایید می‌کنند که از نظر بنده با توضیحاتی که می‌دهم پذیرفتنی نیست.

ایشان در ادامه همین متن نوشته‌اند که:

«اینکه در کلیت جریان اصلاح طلبی در کشور، صداهای مختلف شنیده میشود شکی وجود ندارد اما باید بین به رسمیت شناختن و ارج نهادن به این صداهای مختلف، با غالب بودن صدای رادیکالیسم و مبارزه جویانه در جریان اصلاحات تفاوت قائل شد این طبیعی و تا اندازه‌ای، قابل درک است که به دلیل شرایط خاص کشور و عملکرد انسداد طلبانه بخش‌هایی از حاکمیت و هسته سخت قدرت، صداهای رادیکال و ساختارشکنانه برخی از افراد و احزاب منسوب به اصلاحات، طرفداران قابل توجهی در بین بدنه اصلاح طلبان و سایر اقشار مردم و خصوصاً جوانان داشته باشند اما گفتمان غالب و رسمی جریان اصلاح طلبی، آن چیزی است که از سوی آقای خاتمی و جبهه اصلاحات صادر میشود. اگر در فرهنگ عمومی مردم و بخش‌هایی از جوانان اصلاح طلب، میل به قهرمان‌گرایی یا افشاگری یا ارزش قائل شدن برای دادن هزینه سیاسی مشاهده میشود، بیش از آنکه به سیاست و عملکرد جبهه اصلاحات برگردد، معلول سیاست‌های انسداد طلبانه و تلاش برای یکدست‌سازی حکومت از سوی حاکمیت بوده است که متأسفانه آقای عبیدی به آن اشاره نمی‌کند.»

روشن است که صداهای موجود کشور یک طیف متنوع هستند از طرفداران سفت و سخت قدرت تا مجاهدین و طرفداران براندازی خشن. این هم

روشن است که وضعیت این طیف تابع عملکرد حکومت است. در یادداشت‌های من به اندازه کافی به این موارد اشاره شده است. ولی قرار نیست که يك جریان سياسي خود را تابع این طیف بداند. همچنان که من و شما هم ادبیات خود را در نقطه‌ای از این طیف متنوع داریم. اختلافات موجود درون جبهه اتفاقاً ناشی از همین تفاوت در ادبیات و رویکرد است.

من چنین ادبیاتی را محکوم نمی‌کنم دوستان هر طور دوست دارند انتخاب کنند. ایراد من به آقای خاتمی است که نمی‌تواند با ادبیات خودش، همزمان این ادبیات نیز به ایشان منتسب باشد. این چیزی است که قطعاً ایشان باید پاسخ دهند و اطمینان دارم که ایشان اگر نه به اندازه من، ولی کمابیش این گزاره را قبول دارند. بنابر این ما در مقام توصیف علل وضعیت ایران و ادبیات سياسي رایج آن نیستیم. اکنون در مقام انتخاب ادبیات سياسي مناسب و کارآمد برای اصلاحات هستیم. این نکته را هم اضافه کنم که بخشی از این ادبیات رادیکال محصول ناکارآمدی اصلاحات است که این نیروها از آن عبور کرده‌اند. ایشان در ادامه مرقوم نموده‌اند که: «برخلاف آنچه که عبادی در نقد دوم خود مطرح می‌کند، رویکرد و عملکرد اصلاح‌طلبان از انتخابات ۱۳۸۸ به بعد، به‌طور نسبی از اثرگذاری و راه‌گشایی

قابل قبولی در عرصه سیاست کشور برخوردار بوده است. کافی است تا مروری بر انتخابات سال‌های ۱۳۹۲، ۱۳۹۴، ۱۳۹۶ و ۱۴۰۳ بشود و میزان اثرگذاری اصلاح‌طلبان را در گشایش‌های ولو نسبی در عرصه سیاست کشور دریافت. پیروزی جناب روحانی در انتخابات ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶ و پیروزی لیست امید در انتخابات ۱۳۹۴ و اخیراً پیروزی جناب پزشکیان در انتخابات ۱۴۰۳ نشانه‌های آشکاری بر مشی مسالمت‌جویانه و استفاده حداکثری از اهداف حداقلی از سوی اصلاح‌طلبان بوده است. در انتخابات ۱۳۹۸، ۱۴۰۰ و ۱۴۰۲ به دلیل اصرار حاکمیت بر بسته‌تر شدن فضای سیاسی و خالص‌سازی، جبهه اصلاحات به‌طور رسمی و غیررسمی، از مشارکت فعال در انتخابات و دادن لیست انتخاباتی خودداری ورزید که اتفاقاً مورد اقبال مردم نیز قرار گرفت. البته بی‌انضباطی سیاسی برخی احزاب سیاسی عضو جبهه و سردرگمی مرکزیت جبهه در اتخاذ موضع اصولی در انتخابات ۱۳۹۸ مجلس شورای اسلامی و ۱۴۰۰ ریاست‌جمهوری، قابل کتمان و دفاع نیست.»

به نظر من اینها موفقیت‌هایی است که در حد یک گروه کم‌رنگ می‌توان به آن افتخار کرد. اگر نگاه دوستان به اهمیت جریان اصلاحات همین اندازه است که در خدمت نامزدهای دیگری درآیند که پس از پیروزی هم چندان تحویلشان

نگیرند یا فوری به مخالف آنان تبدیل شوند
بحثی نمی‌ماند و تبریک می‌گویم. شاید اشتباه
من است که امید واهی به این جریان دارم.
جریانی که مدعی است نامزد ما پیروز شده ولی
همزمان می‌گویند: «جبهه اصلاحات ایران بنای
دخالت در تصمیم‌گیری دکتر پزشکیان را نداشته
و نخواهد داشت، موضع ما در برابر دولت
ایشان، حمایت، نظارت و پرسشگری و مبنای
قضاوت ما، تحقق خواست مردم ایران است.» یا
در دوره روحانی چنان وضعی داشته باشند. بله
با این وضعیت نقش دارند ولی نه نقشی اصیل
بلکه تابع جریان‌های دیگر.

حتی در همین انتخابات هم شانس آوردند که
سیاست بر تایید پزشکیان تعلق گرفت در حالی
که فرآیند انتخاب نامزد و جزییات آن و
ادامه راه را همه می‌دانند که مشارکت و حضور
جبهه اصلا در حد و اندازه مورد انتظار نبود
و فاصله بزرگی با آنچه انتظار می‌رود داشت.
ایشان ادامه داده‌اند که: «در این قسمت از
نامه و البته جاهای دیگر، آقای عبیدی اشاره
به این مساله دارند که برخی دوستان اصلاحات
کماکان در فضای ۱۳۸۸، منجمد شده و داریم
پیشنهاد رفع حصر را می‌دهند که بنده از سال
۱۳۹۲ مخالف این پیشنهاد آنان بودم، چون
معتقدم مقدمه و شرط لازم رفع حصر، وفاق است
و نه برعکس. در این فقره به نظر می‌رسد،

جناب عبدي بايد بين سياست عملي و شعارهاي تبليغاتي تفاوت قائل شوند. اگر جبهه اصلاحات شرط حضور و فعاليت خود در عرصه سياست در سالهاي پس از ۱۳۸۸ را رفع حصر دانسته و بدان عمل مي‌کرد، دیدگاه جناب عبدي درست بود اما مرور رويکرد و سياست عملي جبهه اصلاحات پس از ۱۳۸۸، خلاف آن را نشان مي‌دهد. «

اتفاقا موافقم که اينها شعارهاي تبليغاتي است ولي انتقاد من اين است که تنها اثر عملي اين شعارهاي تبليغاتي؛ زایل کردن نتايج سياست عملي است. از همه بدتر اينکه تحقق عملي همان شعار تبليغاتي را هم سخت‌تر و ناممکن‌تر مي‌کند. اين همان ايراد مهمي است که به حکومت مي‌گيريم که چرا شعارهاي تبليغي مي‌دهيد که نتيجه عملي ندارد بلکه کار را هم خراب مي‌کند حالا خودمان چنين مي‌کنيم؟ ايشان اين مورد را دقيق نوشته‌اند.

نوشته‌اند که: «در نامه جناب عبدي به جز يك مورد، از رويکردها و عملکردهاي محدودساز حاکميت در ايجاد و تشديد انسداد سياسي و توسعه محدوديتها بر نيروها و جريانات سياسي منتقد و لاجرم تاثير آن بر مبني و عملکرد نيروهاي مخالف و منجمله جبهه اصلاحات، سخني به ميان نيامده است.»

اين از عجايب است؛ من نامه به خاتمي براي اصلاح امور جبهه اصلاحات مي‌نويسم و نه به

رهبري براي اصلاح امور مملكت. راديكاليسمي كه مي‌گويم همين است كه دنبال نقد و تخطئه حكومت است حتي وقتي مي‌خواهد خودش را نقد كند. من بيش از 5000 يادداشت دارم حداقل 4500 مورد آن در نقد سياست جاري است، به آنها مراجعه شود.

نوشته‌اند كه: « برخلاف نظر جناب عبدي، نگارنده معتقد است كه گشايشهاي ايجاد شده در عرصه سياست و اجتماع از سوي حاكميت، فارغ از اينكه آنها را تاكتيكي يا راهبردي بدانيم، به ميزان قابل توجهي متأثر از چگونگي رويكردها و عملكردهاي جبهه اصلاحات در ساليان اخير بوده است. حتي اگر به صورت آشكار و رسمي نخواهند به آن اعتراف نمايند... چگونه مي‌توان نقش بي‌پديد جبهه اصلاحات و نيروهاي سازمان يافته آن در سراسر كشور را در اعلام حمايت از پزشكان و قانع كردن بخش قابل توجهي از مردمی كه تمايلي به مشاركت در انتخابات نداشتند را نادیده گرفت...»

اين كه نويسنده محترم چنين برداشتي دارند محترم است. ولي به نظرم بد نيست كه قدری فروتني پيشه كنيم. عوامل گوناگوني موثر بوده ؛ كافي است به فضاي رسانه‌اي و سياسي كشور نگاهی انداخته شود اين جبهه درصد اندكي از اين فضا را در اختيار دارد حتي فاقد يك رسانه معتبر و جريان‌ساز است. اگر

قدری هم اثرگذاری هست به واسطه شخص آقای خاتمی است و نه جبهه اصلاحات. این اتفاقاً یکی از مشکلات جبهه است که به جای آنکه برای آقای خاتمی «آورده‌ای» باشند بیشتر «بهره‌مند» از آن است. این نوع برداشتها از جایگاه و اثرگذاری جبهه درست نیست. خوشحالم که حتی با حداقل رای شورای جبهه؛ نام آقای پزشک‌یان به عنوان نامزد سوم جبهه درج شد ولی معتقدم که حتی اگر هم نبود رای می‌آورد و شاید اغلب دوستان هم به ستادهایش می‌پیوستند. بنابر این بهتر است قدری در این نوع نگاه تجدید نظر شود؛ کافی است که انتخابات 1400 را به یاد بیاورید.

مرقوم نموده‌اند که: «بسیار پسندیده بود اگر نویسندگان درک و تحلیل خود از مفهوم وفاق و ابعاد و الزامات آن را بیان می‌کرد تا مشخص شود دیگران و منجمله آقای خاتمی و جبهه اصلاحات و سایر کنشگران سیاسی، تا چه اندازه با درک و برداشت ایشان، همراهی و همدلی دارند. ناگفته پیداست که از مفاهیم انتزاعی، به دلیل ماهیت ذهنی و سیالشان، برداشتهای مختلفی می‌توان داشت... به نظر می‌رسد یکی از اقدامات اساسی نیروها و جریان‌های سیاسی در شرایط کنونی، ایضاً مفهومی و بیان نتایج عملی مورد انتظار از این مفهوم یعنی وفاق ملی باشد...»

حقیقت این است که این ایرادات مشکلی را حل نمی‌کند. سیاست با تعریف کلمات آغاز نمی‌شود بلکه با تعریف آنها به پایان می‌رسد. تعریف واقعی این مفاهیم در عرصه کنش عمومی است و تعریف شدن و نشدن آنها هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. شاید گمان می‌کنید که انقلاب فرانسه از معنای «آزادی» درك و تعریفی نداشت که بزرگ‌ترین اختراعش گیوتین بود. این به معنای شلختگی فکری نیست. هنوز هم به اصلاح‌طلبان می‌گویند اصلاحات را تعریف کنید در حالی که منتقدین بیش از همه می‌دانند که منظور از اصلاحات چیست؟ مگر تاکنون دایره‌المعارف جبهه اصلاحات پس از 27 سال تعریفی از اصلاحات داده که از من تعریف وفاق را می‌خواهید؟ اصلا يك اصطلاح سياسي (غیرحقوقی) بگویند که تعریف مورد اتفاقی داشته باشد و اگر هم تعریفی بود کسی در عمل به آن توجه کند. معلوم است که کلیات معنای وفاق در ایران کنونی چیست. حالا اگر دوستان دنبال تعریفی از نوع تعاریف فرهنگ لغات لاروس هستند خود دانند. شما استاد علوم سیاسی دانشگاه هستید می‌توانید آزمون کنید يك تعریف که دوست دارید از وفاق بدهید که کلمه وفاق مجهول را به تصویری از معلومات تعیین کند و حقیقت وفاق را شرح دهد اصول و قواعد منطقی تعریف یعنی حد و رسم تام و ناقص را مشخص نماید. اجمالا عرض کنم

که دکتر آشوري سعي کرد تعريف فرهنگ را احصا کند يك کتاب شد با بالاي صد تعريف از فرهنگ. اين ايرادها را به کنار بگذاريم فهم مشترك ما از وفاق بسيار بيشتري از نقاط ابهام و افتراق ما از آن است. نوشته‌اند که: «در متن نامه جناب عبدي، بي‌توجهي به اين مساله بسيار آشکار است و غلبه گفتمان وفاق در عرصه سياسي کشور را بيش از آنکه نتيجه چنين رويکرد و تلاشي از سوي جبهه اصلاحات بدانند، آن را عطيه‌اي از جانب حاکميت ذکر مي‌کند که لازم است قدر آن دانسته شود.» متأسفانه اين را ديگر نمي‌توان پاسخ درخوري داد. ظاهراً دوستان آن اندازه در امور جبهه خود مشغول و غرق هستند که فرصتي براي مطالعه نوشته‌هاي ديگران را ندارند. اصولاً در سياست عطيه وجود ندارد. اين وضع محصول تلاقي کوشش مجموعه‌اي از افراد و گروه‌ها و نيز نا بخردني بخش مهمي از جناح غالب است. کوشندگان اين مسير ارزش اين دستاورد را ميدانند. اين وضع از نظر آناني عطيه است و مفت به دست آمده که هنوز به دست نياورده زيرش ميزنند و درخواست بيشتري دارند.

در پايان هم نوشته‌اند که: «يکي از نشانه‌هاي ميرايي يك جريان سياسي، روند رو به افول تاثيرگذاري آن در عرصه سياست است که خوشبختانه به نظر ميرسد جريان و جبهه

اصلاحات، عليرغم فراز و فرودهاي پشت سر گذاشته و عليرغم تضییقات و محدودیتهاي فراواني که با آن روبه‌رو بوده است، موفق شده تا با اتخاذ سیاستها و رویکردهاي واقع‌بینانه، به تحکیم جایگاه خود در میان افکار عمومي و عرصه سياسي کشور بپردازد که دو مثال بارز آن همان‌گونه که قبلا اشاره شد، انتخابات مجلس شوراي اسلامي و ریاست‌جمهوري اخیر بوده است.»

فکر مي‌کنم متن ایشان خیلی جاي خوبی تمام شده است. بهتر از این نمی‌شود. خوب است سفارش يك نظرسنجي داده شود تا ببینیم جبهه اصلاحات چه جایگاهی دارند. در هر حال اگر جبهه به این راضي است، دیگران چرا ناراضي باشند. موفق و پیروز باشید.